

غربت در هجرت

سید یدالله مصفا

سرشناسه	مصفا، سیددالله، ۱۳۲۰ -
عنوان و نام پدیدآور	غربت در هجرت / سیددالله مصفا.
مشخصات نشر	تهران: آوین نگار، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۲۸۶ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۹۲۷۳-۳-۵
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع	Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره	۱۳۹۷/۶۴۶/ص / PIR۲۶۱
رده بندی دیویی	۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۵۵۹۷۶۰
تاریخ درخواست	۱۳۹۷/۱۱/۱۰
تاریخ پاسخگویی	
کد پیگیری	5558651



غربت در هجرت

نام کتاب: **غربت در هجرت**
 شاعر: **سیددالله مصفا**
 انتشارات: **آوین نگار**
 طرح جلد: **کوثر سالی**
 صفحه آرا: **زهرا سالمی**
 شمارگان: **۱۵۰۰ نسخه**
 نوبت چاپ: **اول، ۱۳۹۸**
 قیمت: **۲۸۰۰۰ تومان**
 شابک: **۹۷۸-۶۲۲-۹۹۲۷۳-۳-۵**

نشانی انتشارات: تهران، اتوبان ارتش، شهرک شهید محلاتی، خیابان جهاد، خیابان نصر ۹،

بلوک ۳۹، ورودی ۱، واحد ۴

تلفن: ۰۹۱۲۴۷۵۴۶۲۷ همراه: ۲۲۴۵۸۰۷۳

۹	مقدمه‌ای از دکتر عزیزالله سالاری
۱۵	مقدمه حاج خیرالله محمدیان
۱۹	فصل اول - غربت
۲۱	رباط و تعامل
۲۳	اسجاز پول
۲۴	افتادگی (سرود)
۲۶	انتخابات
۲۸	بت پرستی
۳۳	برکه میرزا (مسجد انبی در چهارراه تختی فعلی)
۳۴	بیا ساقی
۳۵	بید زرد
۳۷	پول و پارتنی
۳۸	تعریف عمر
۴۰	تمثیل نفس
۴۱	جدال با دل
۴۲	جوانی
۴۳	جهان ملتی
۴۴	حاصل عمر
۴۵	خامی
۴۷	خلقت انسان
۴۸	خودبینی
۴۹	خیال و آرزو
۵۰	دانش آموز ایران زمین
۵۲	برای دخترم
۵۳	در محکمه وجدان
۵۵	درخت حیات

۵۶	رفیق ناشفیق
۵۷	روزگار غربت
۵۹	سرنوشت
۶۱	عشق
۶۳	عصای پیری
۶۶	فراق یار
۶۷	فرزند معلول
۶۸	قدرشناسی
۶۹	کارگر فصلی
۷۱	گذر عمر
۷۳	لایبی‌ها
۷۵	مادر
۷۶	ملا و امین
۷۸	من و مغام
۷۹	منطقه تشنه
۸۰	میز
۸۱	ندای کودک معلول
۸۳	نعمت مرگ
۸۵	یار دیرین آمده
۸۶	استخاره
۸۷	اسرار الهی
۸۹	افکار پیری
۹۱	الله وردی
۹۶	آب و سنگ
۹۷	آرزوی دیدن خدا
۹۹	بازی با ماهی
۱۰۱	پادشاهی به امر خدا
۱۰۳	پند روستایی
۱۰۵	زبان بی موقع
۱۰۶	راز کفش
۱۰۷	راز شمع
۱۰۸	خواب مرگ
۱۱۰	پند سوسک
۱۱۲	تقاضای بیوه زن

۱۱۴	سارق با خدا
۱۱۵	سفر حج
۱۱۸	عصای پیری
۱۲۳	قضاوت های واهی
۱۲۴	کور و کر
۱۲۶	کور واقعی
۱۲۷	مارمولک
۱۲۹	مأموریت موسی
۱۳۱	نی زن
۱۳۲	کله پزی شاه غلام
۱۳۴	بازی روزگار
۱۳۵	تدبیر منزل
۱۳۶	نمای
۱۳۷	زینت جم
۱۳۸	در سوگ آیت الله سعادت
۱۳۹	در گذشت شاعر سوزیده حال سید محمد سید
۱۴۱	در سوگ حاج غریب
۱۴۳	در سوگ حاج محمد حسن مدققی از زبان یاران
۱۴۶	استاد محمد حسن پهلوان
۱۴۹	یادی از حاج غلام معماری
۱۵۳	فصل دوم- هجرت
۱۵۵	تفسیر عکس
۱۵۷	تحمل و اندیشه
۱۶۱	تجسس و خودکشی
۱۶۳	پوسته و مغز
۱۶۴	پروانه و پشه
۱۶۵	بطن مادر
۱۶۶	بایزید و جاهل
۱۶۸	بار شیشه
۱۶۹	آموزش خر
۱۷۱	آفات عشق
۱۷۳	اندیشه های بی قراری
۱۷۵	خلقت انسان
۱۷۶	زیبایی خدا

۱۷۷	زخم کهنه
۱۷۸	روزنامه
۱۷۹	رقیب شیطان
۱۸۰	دروغ
۱۸۳	در نظاره معشوق
۱۸۴	خمس همسران
۱۸۵	خلقت زن
۱۸۷	خاک نجس
۱۹۰	حرمت شراب
۱۹۵	جنت و همسر
۱۹۶	حکمه مردان
۱۹۷	گوهرشاد
۱۹۹	گماشته
۲۰۰	گلایه
۲۰۱	گفت و شنید
۲۰۲	قاضی و لال
۲۰۳	فرماندهی زن
۲۰۴	فاحشه و دروغ
۲۰۵	عشق پیری
۲۰۶	شعر
۲۰۸	شاه عباس نابینا
۲۰۹	سؤال زن از شوهر
۲۱۰	هجرت از بهبهان
۲۱۱	وصیت ابوالعالی معیری
۲۱۲	نیروی خفته
۲۱۳	میهمان شاکی
۲۱۷	من و تو
۲۱۸	مکتوب
۲۲۰	معلم
۲۲۱	خلقت زن
۲۲۳	مقدمه
۲۲۵	فصل سوم - دویستی و چندبیتی

مقدمه‌ای از دکتر عزیزالله سالاری

هوالجمیل

هزار سلطنت و پادشاهی در آن نرسد
که در دلی به هنر خویش را بگنجانی
(سعدی)

شعر از هنرهای شهره، محبوب و پرکاربرد در ذهن و ضمیر مردم در گذرگاه روزگاران است که هیچ گاه زندگی انسان‌ها بر نیار از آن نبوده و نخواهند بود. قدر و قیمت آدمیان به اندیشه و عشق و سخن آنان است. شعر، همپا، مسو و همرنگ این مواهب خداوندی در سیر و سرایش بوده و ریشه در فطرت ریادست و نیز دردها و عشق و اشتیاق انسان‌ها دارد. بی‌گمان، سخن‌سرایی زیبا و دل‌انگیز و مجلس‌آرا بهانه‌ای برای زندگی پاره‌ای از مشتاقان بوده، تا خویشان را چو مهتابی بر شط تاریخ، جردانه سازند. مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی می‌گوید:

سخن باشد دلیل زندگی روشن خیالان را
غم مرد ندارد شعله ما تا زبان دارد
دلیل این بهانه آن که شعر و سخن سرایی هنری دل‌نواز و روح‌پرور است و به گفته شهریار ملک سخن:

زیر نگین هنر قلمرو دل‌هاست
سلطنت شهریار شاه ندارد
و هر چراغی بمیرد و به خموشی رود، مگر فروغ هنر که می‌ماند و می‌پاید:
هنر بادا فروغ دل که باد فتنه گردون
چراغ مهر و مه گرمی کشد، شمع هنر ماند

فرزانه و دلدادۀ بلند آوازه‌ای چون جلال‌الدین محمد مولوی که روح موج و آفرینشگرش وحی آسا شعر می‌سرود، این هنر را تنها پیمانه و قالبی برای بیان اندیشه و درد و عشق بی‌پایان خود می‌داند و بس؛ و گرنه گاهی از این ریختار ظاهری شعر و لوازم آن، یعنی ردیف و قافیه و وزن و ... شکوه می‌کند و چه پر احساس می‌گوید:

رستم از این بیت و غزل، ای شه سلطان ازل مفتعلٌ مفتعلٌ مفتعلٌ کشت مرا
 قافیه و مفعله را گو همه سیلاب ببر پوست بود پوست بود درخور مغز شعرا
 آینه‌ام آینه‌ام مرد مقالات نیم دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما
 او می‌داند که هیچ ربان قال برای بیان حال، نکوتر و زیباتر از زبان شعر جلوه‌گری نمی‌کند و:
 ترسم از خامش کنم این آفتاب از ره دیگر بدراند حجاب
 اما جلال‌الدین بی‌هیچ نکانش شعر و سخن از چشمه‌سار روح پرتلاطم و خیال پرشگفتش می‌تراوید و بر زبانش بباری می‌گشت که خود گفته است:

"بی من ز دهان من سخن می‌آید"
 و اگر گاهی از تنگنای قالب‌های سخن می‌نالد، بر آن می‌شود که:
 "این سخن را بعد از این مدفون کنم"؛

اما باز، هم از سر ناچاری و هم شیدایی اعجاب‌انگیز می‌گوید:
 "آن کُشنده می‌کشد، من چون کنم؟"

برخی از سرایندگان با رویکرد مکتب ادبی و هنری پاراناس، سر را برای هنر می‌خواهند نه چیزی و مقصودی دیگر. پس نردبان را برای نردبان و لذت را برای لذت می‌طلبند و از این رو هدف و سرمنزلی فراتر از هنر را باور ندارند. شاعران و هنرمندان دین‌مدار و معنوی، گرچه به هنر سخن‌سرایی بسیار ارج و ارزش می‌نهند، اما این هنر را با همه زیبایی‌هایش برای دریافت رستگاری و تعالی می‌خواهند. سعدی که استاد اجل در سخن پروری بوده، استادانه می‌گفت:

"همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود."

و این سرمایه را عرشی و آسمانی می‌دانست:

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
اما این هنر را برای عشق و معشوق و اهدافی فراسوی سخن می‌خواست:

جز یاد دوست هر چه کنی عمر ضایع است
جز سر عشق هر چه بگویی بطلالت است
و:

"همچنان شکر عشق می‌گویم"

عشقی که عارفانه، قلم صنّع خدا را تماشا می‌کند:

چشم کوتاه نظر بر ورق صورت خوبان
خط همی بیند و عارف قلم صنّع خدا را
آری، وی بر خلاف بسیاریان سخن، در جستار ارزش‌های فراتر از شعر و سخن بود:
"مدعی در گفت و گو به عاشق اندر جست و جوست."

بر این بنیاد، هنر سخن‌پرداز، سرانجامی را بایستی برای اندیشه‌های رهایی بخش و قدسی
و معنوی و نیز آموزه‌های اجتماعی، فرهنگی، دفاعی و پایداری و... به کار گرفت، نه برای
خود شعر و با اهداف فروتر از آن (عاشق‌ها و کز راه‌های بشری و لذت‌های حیوانی و...)
زیرا به گفتهٔ اقبال لاهوری:

ای بسا شاعر که از ذوق هنر
هنر قلب است و ابلیس نظر
فرهیختهٔ ارجمند حاج یدالله مصفا، سرایندهٔ این مجموعه، در «وصل هجرت و غربت» را رقم
زده و «به غربت در هجرت» نام گرفته، از قافله سخن‌پردازان است که ده‌ها سال در فراز
و فرودهای زندگی به تدریس و تعلیم تشنگان دانش و شیفته‌گان ارزش‌پرداخته و در این
رهگذار، تجربیات ارزنده‌ای اندوخته است. وی سالیانی را در خط سبزه‌یلویه و نیز منطقه
تشان و شهر بهبهان به تدریس پرداخته و دردها و شادی‌ها و دشواری‌های زندگی آنان از
نزدیک درک و دریافت کرده و مایهٔ سوژه‌هایی برای حکایات فرودستان شده تا به رشته
نظم بکشد. سوژه‌های ملموس چون پول، پارتی، فقر، حق مردم، عبرت از گذر عمر، افتادگی
و خاکساری، ارتباط و تعامل، پیری و جوانی، قضاوت‌های واهی، بازی روزگار، تجسس و

خودکشی، دروغ، قدرت، حرمت شراب، گلایه، زن و شوهر، مهمان، معلم و نیز سوژه‌های مذهبی - سنتی مانند آرزوی دیدن خدا، اسرار الهی، امر خدا، سفر حج، شهدا، عشق، خلقت انسان، زیبایی خدا و ... قصه‌پردازی خود خلاقیتی ارزنده و سزامند است و هنگامی که با نظم و شعر درآمیزد، بر حسن و لطافت و جذابیت آن افزوده می‌شود. سرمشق او در عرصه نظم و شعر، شاعران شعر تعلیمی چون سعدی و پروین اعتصامی است و سعی بر آن دارد تا به دور از واژگان و ترکیبات پیچیده و سنگین، با نظر به مردم کوچه و بازار، ساده و بی‌پیرایه بجوشد و بسراید؛ حتی اگر سروده‌هایش از کژتاب‌های سخن و آرایه‌های تخصصی ادبی در اندازه ایده‌آل برخوردار نباشد.

مصفا شاء بود دازی نیست، و نه در ریختار نیمایی و نه در ریختار سپید شعر نمی‌سراید. نوپرداز نبود، هم به معنای حرف نو نگفتن نبوده، بلکه مقصود این است که وی در قالب‌های کهن و کلاسیک و خود جوش در مایه‌های مکتب رئالیسم سخن‌سرایی می‌کند و روشن است که می‌توان در همان سبک سنتی کهن حرف‌های تیز و تازه‌ای گفت. مگر سرایندگان گرانمایه و صاحب سبک - چون بریار، مشفق کاشانی، هوشنگ ابتهاج، حسین منزوی، نصرالله مردانی، قیصر امین‌پور، حمزه عزیزی و بسیاری از شاعران کهن‌سرای دیگر در همان شکل سنتی شعر، حرف‌های تیز و تازه و با طراوت نگفتند؟! پس معیار نوسرایی و کهن‌سرایی، صرفاً قالب‌های نو و یا ردیفی و قالب‌های سنتی شعر نیست. مصفا در همین رویکرد سنتی سرایی، دردمندانه حرف‌هایی برای گفتن دارد و الهه الهام او در سوژه‌های نظم و شعر، درد است و به گفته قیصر امین‌پور:

"دقتر مرا

دست درد می‌زند ورق

شعر تازه مرا

درد گفته است..."

پس می‌توان با برداشتی که از پایه‌ها و مایه‌های فکری استاد مصفا دارم، آثار ادبی اش، همان دلسرودها و زمزمه‌های تنهایی اوست که به قول زنده یاد نصرالله مردانی:

"شعله شعر من از آتش سینای من است."



آری، آتشی که از سینای سینه‌اش زبانه می‌کشد و در سوز و گداز و کلماتش تجلی می‌کند. کسانی که با استاد مصفاً حشرونشری و خیز و خروشی داشته‌اند، به منش اخلاقی، تیزبینی، نقادی و نکته‌پردازی‌های پخته و سخته او آگاهی و گواهی دارند. با این وصف، می‌توان گفت که شعر او بی‌هیچ تکلفی همان شخصیت اوست که عمری با آموزش و پرورش و سنجش درآمیخته بوده و نبض شعر را در نبض جامعه و بایسته‌ها و نبایسته‌های آن دیده و شنیده و پرداخته است. بر این پایه، سروده‌هایش نه مجرد و انتزاعی و ذهنی، که برآمده از پختگی، سوختگی، نقادی و وقادی اوست، داشته‌هایی که در کلاس و دفتر و درس و برزن و بازار، با فرصت و فراست دریافته، و بر آن است تا آن یافته‌های قیمتی را دردمندان و هنرمندان به روزیان و فردایان بسپارد؛ زیرا آنانند که در ارزیابی این مجموعه به داوری می‌نشینند. آری به گفته‌ی اختر چرخ ادب "پروین"

من این ودیعه به دست زبانه می‌سپرم
زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود

و ما توفیقی الا بالله

الهی عاقبت محمود گردان

تهران: ۹۷/۳/۱۰ هجری شمسی

عزیزالله سالاری